

" زن و فیزیولوژی سلطه "

این نوشتار متن سفناتی است که سالها پیش، در جمعی دوستانه

ارایه و به این شکل تنظیم شده است.

سید حسن کاظم زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

"الرجال قوامون على النساء، بما فضل الله بعضهم على بعض، و بما انفقوا من اموالهم..."

سوره مبارکه نساء - آیه ۳۴

برخی از آیات از ابتدا آیاتی چالش برانگیز بوده اند ولی حالا جزو این دسته از آیات نیستند مانند آیات مربوط به ازدواج رسول گرامی اسلام(ص) با زینب که در ابتدا پذیرش این حکم فقهی با مقاومت مواجه شد اما اکنون دیگر چالشی پیرامون آن وجود ندارد.

اما برخی از آیات هستند که در ابتدا با چالشی مواجه نشدند اما امروز جزو این دسته از آیات هستند. این آیه جزو آیاتی است که با توجه به رشد گرایشات فیمینستی و ... جزو آیات چالش برانگیز شده و هر یک از گروه های فکری، با توجه به تمایلات، افکار و خواسته های خود به تاویل و تفسیر آن پرداخته و در برابر آن موضع گیری می نمایند.

برخی از آنها، این دسته از آیات را نمونه فقدان اصالت در دین و قرآن دانسته به نفی دین می پردازند. برخی نیز با اتکاء به روش های جدید در تفسیر دین، به تاویل آن اقدام می نمایند. اما عده ای نیز این دسته

از آیات را جزء فرامین لازم الاجراء و لازم الاتباع خداوند دانسته و مخالفت با آنها و یا تلاش برای معنازادایی از آنها را با روح دینداری ناسازگار می دانند.

خود من، از جمله کسانی بودیم که سعی داشتیم تا با تفسیر جدید اما شاذی که از این آیه ارایه می دهیم چالش های موجود در این آیه از قرآن را حل و فصل نموده و قرائتی عصری از آن ارایه دهیم که با خواست ها و تمایلات زمانه در تضاد نباشد.

ما بر این گمان بودیم که عرضه تفاسیر کهن از این آیه، ممکن است به دلخوری و دل آزاری بیانجامد و موجبات وهن دین را فراهم آورد. در نگاه ما، اولویت با "عصر" بود و هم از این رو، در تفسیر دین و آیات شریفه، سعی می کردیم تا قرآن و دین را با عصر و زمانه سازگار سازیم.

ما باور داشتیم که برای دینی کردن عصر، ابتدا باید دین را عصری کنیم و این در عمل به معنای اعمال جرح و تعدیل، در جهت همراه ساختن دین با باورهای زمانه از جمله فیمنیسم، حقوق بشر و ... بود.

اما مساله اینجاست که آیا دین آمده بود تا عصری شود و یا هدف دین دینی کردن عصر بود؟ اگر فرض اول صحیح باشد دیگر نیازی به جنگ و مبارزه میان اسلام و کفر نبود. کفر، مساله و فرهنگ زمانه ی خودش بود و اسلام -با توجه به بینش فوق- می بایست با عصری شدن، به عضوی از عناصر کفر بدل می شد.

این مقاومت بیست و سه ساله در صدر اسلام و این شکنجه ای که از جانب مسلمانان تحمل می شد و این خشونتیی که از دو طرف بر علیه یکدیگر اعمال می شد همگی از این رو بود که اسلام به عنوان فرهنگ و حاکمیتی جدید و ناسازگار با عصر موجود در جامعه حجاز حاکم شود.

مشی دین همواره مقاومت در برابر بی حجابی ها بد حجابی ها، مقاومت در برابر سنت های جاهلی و ... بوده است. و ما در تاریخ اسلام نشانه ای از همراهی و همدلی میان اسلام و کفر نداشتیم.

اگر با این دید به این آیه و دیگر آیات خداوند بنگریم، نتیجه چندان مطلوب نظر ما نخواهد بود. اما مسلم است که ما بعنوان مسلمان، بنده و مطیع پروردگاریم و اینگونه نیست که پروردگار مطیع و فرمانبردار ما باشد و بر ما فرض است که خواست خود را فدای خواست حضرت حق تعالی سازیم.

در گذشته گمان من این بود که مراد از "قوامیت" در این آیه ی شریفه وجوب حمایت و پشتیبانی مردان از زنان است. مردان از توان بالایی برخوردارند و قادرند تا ضعف های زنان را با کمک و مساعدت خود جبران کنند.

من، "قوامیت" را به معنای "تکیه گاه" بودن می گرفتم و نه "ولایت" داشتن. "قوام" از نظر من "بسیار برپای دارنده بود" و در نظر من چیزی بود که به زیر شاخه های درختان پر میوه می گذاشتند تا شاخه ها شکسته نشوند.

ولی حتماً اگر چنین هم باشد مراد این آیه علاوه بر این، چیزی دیگر است. این آیه درصدد است تا جایگاه حقوقی مردان بر زنان و بالعکس را شرح دهد. در این آیه توضیح داده می شود که مردان بر زنان ولایت دارند به خاطر این که خداوند برخی را بر برخی دیگر "برتری" داده است. و مراد از این برتری، برتری فیزیولوژیک و جسمی است و به عنوان نمونه به نان آور بودن مردان اشاره شده و نفقه دادن یکی از نشانه ها و دلایل این برتری دانسته شده است.

تا این رابطه موجود است، این ولایت و برتری باقی است و اگر مردی از زیر بار نفقه دادن به همسر شانه خالی کند خود به خود ولایتش فسخ خواهد شد. در واقع قوامیت حقوقی مردان بر زنان بر قوامیت هستی شناسانه استوار است.

به نظر من، این آیه تکلیف خیلی چیزها را برای مسلمانان مشخص نموده و باب فمینیسم و آرمان های این چنینی را تا قیامت بر روی ایشان بسته است و ما در برابر آن آیات می توانیم دو موضع داشته باشیم یا مسلمان باشیم و ناگزیر مطیع امر باری تعالی و یا از دین خارج شویم و به دنبال هواهای نفسانی خود برویم.

این ماجرا شکل سومی ندارد و هم از این روست که در منظومه فکری من چیزی به نام فمینیسم اسلامی وجود ندارد. این مانند آن است که ما مدعی شویم که مسلمان کافری هستیم.

"غذا" و "امنیت"، مساله این است

من، پیش از این نیز در باب زن و زنانگی مطالبی را عرض نموده ام. مطالبی که از سوی دوستان مورد طعن و نقد قرار گرفت. البته می پذیرم که در آن نوشته ها و سخنان، از ادبیاتی تهاجمی استفاده کرده ام. ولی به هر حال آن ادبیات، ضروری سالهایی بود که "شور اصلاحات" با "جوانی" من گره خورده بود و من، با اینکه سر در گرو عرفی داشتم، دلبسته قدسی نیز بودم.

طعن و نقد دوستان از این رو بود، که به گمان ایشان، من دارای قرائتی "نیچه"یی از زنان هستم و همانند او معتقدم "به سراغ زنان که میروی شلاقت را با خود ببر" و زنان را تا سر حد یک "لاشخور" و یا "انگل" تقلیل داده ام. اینک خوشحالم که فرصتی فراهم آمده تا در جمع دوستان فرهیخته، توضیحاتی در این باب ارائه دهم.

این را باید عرض کنم که شاید انتقاد کنید چرا من در تحلیل هایم، تا این حد به عنصر "غذا" تکیه و تاکید دارم و این کار مرا دلیلی بر "نان خور انگاری زنان" و "به صرفه نبودن آنان" بدانید.

خوب این پیشفرض من است و من در بررسی مساله زن، پیشفرضی دارم که با عنصر "نان" گره خورده است. از نظر من، بدون در نظر گرفتن "معاش" به عنوان عنصر اساسی در زندگی بشر، قادر به تحلیل وضعیت زن در تاریخ نخواهیم بود و این دو ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند.

مگر می توان برای اینکه ژست روشنفکرانه ای گرفت، امر واقع را نفی و انکار کرد. مگر می توان به تاریخ زندگی انسان ها، اعم از "کرومانیون"، "نئاندرتال" یا همین انسان تکامل یافته امروزی نگریست و نان خور بودن زنان را نفی کرد. ما اگر چشم هایمان را بر روی واقعیت های مطلوب و نامطلوب ببندیم چگونه می توانیم نسخه بیچیم.

از هزاران سال پیش تاکنون، معیشت وجه غالب زندگی بشر بوده است. انسانها ناگزیر بودند برای تداوم زندگی خود، از طریق شکار، کشاورزی و تجارت، غذا تهیه کنند. زمانی انسان ها، کار دیگری جز تلاش و تکاپو برای سیر کردن خود نداشتند و اولویت شان به دست آوردن غذا و منابع غذایی برای تداوم حیاتشان بود و برای بدست آوردن مراتع و شکارگاه ها و منابعی از این دست به جنگ می پرداختند. تقریباً کاری شبیه به کار جانوران برای حفظ قلمرو خود در برابر رقیب یا دشمن انجام می دادند.

در این بین زنان در وضعیت بدتری قرار داشتند. شرایطی که وضعیت فیزیولوژیکی و زیستی به ایشان تحمیل کرده بود آنها را ضعیف و ذلیل ساخته بود و این امر موجبات هر چه وابسته تر شدن زنان به مردان و تبعیت از آنها را باعث شده بود.

بحث معیشت در به وجود آمدن شرایط نابرابر میان زنان و مردان نقشی محوری ایفاء می نماید. اگر این مساله ی معیشت، درست فهم شود وضعیتی که زنان، قرن ها و هزاره ها گرفتار آن بوده اند قابل درک تر خواهد بود.

ما انسان ها، در گذشته کاملاً تحت تاثیر شرایط بیولوژیک و نیازهای جسمی خودمان بودیم و این نقطه اشتراک میان ما و حیوانات دیگر بود. در واقع، هر قدر که جبرهای بیولوژیک در ما تاثیر گذار بوده ما حیوان تر بودیم و هر قدر که توانسته ایم به مدد "دانش" و "فناوری"، از جبرهایی که ما را احاطه نموده رهایی یابیم انسان تر شده ایم.

کارآمد بودن، رابطه تنگاتنگی با ارزشمند بودن دارد. نان آور بودن، در گذشته نوعی منبع ارزش آفرینی بود و زنان، به دلیل شرایط جسمی شان، در طبقه ای قرار داشتند که فاقد ارزش افزوده محسوب می شد.

اما امروز با اینکه آن شرایط فرق کرده، زنان باز هم نتوانسته اند با شرایط جدید کنار بیایند و از زیر یوق گذشته رهایی یابند.

در این میان مردان برای کارهای بدنی توانمندتر بودند لذا در اولویت قرار گرفتند و به جنس اول تبدیل شدند و مساله این بود: "نان خور" بودن و "نان آور بودن".

نمی خواهم بگویم زن انگل بوده و لاشخوری می کرده خیر زنان هم در جامعه خدماتی ارابه می کردند اما کارهای آنها در مقایسه با خصوصیت نان بده بودن مردان کمتر قابل محاسبه بود.

"یک نان خور کمتر" و ارزشمند بودن پسر در خانواده ها و زنده به گور شدن دختران ارتباط تنگاتنگی با وضعیت معیشتی بشر در دوران پیشاصنعتی داشته است.

زنان، این جهانی را که در آن زندگی می کنند و می میرند را از شکم مادر نیاورده اند. ضعف بدنی و عدم توانایی آنها بر تامین قوت لایموت، و دفاع از خود، آنها را به پیروی از مردان و تبعیت از آنان وا می داشت.

آنچه که من در پی آن هستم، ریشه یابی و تبارشناسی وضعیت سلطه است. من درصدد آنم که بگویم بسیاری از رفتارهای امروز ما، ناشی از همان شرایط سلطه ی ابتدایی است. این، وارد ناخود آگاه ما شده است و نسل به نسل، تمدن به تمدن و فرهنگ به فرهنگ ادامه یافته بی آنکه ما از فلسفه وجودی آنها خبر داشته باشیم.

این شرایط با شورش و انقلاب درست شدنی نیست. زنان در ده هزار سال گذشته نمی توانستند بر علیه مردان قیام کنند و سلطه را از بین ببرند. این نظام سلطه، انتخابی نبود بلکه محصول یک شرایط بیولوژیک یا فیزیولوژیکی بود.

در واقع تابعیت زنان یک انتخاب نبود چیزی نبود که بر آنان تحمیل شده باشد بلکه محصول شرایط فیزیولوژیکی آنان بوده است. هرچند در پی آن ادیانی آمدند که خواستند به نحوی با تئوریزه کردن واقعیت های موجود جایگاه ویژه ای در جامعه انسانی برای خود دست و پا نمایند.

کلیدواژه دوست دارم و نقش آن در زندگی زنانه

همه ی ما به تجربه یا به غریزه می دانیم که جمله دوستت دارم واژه ی کلیدی مردان در مواجهه با زنان است. در واقع مردان با چنین واژه ای به راحتی قادر به دزدیدن قاپ زنان هستند اما چه رازی در این عبارت کوتاه نهفته است که پیامبر اسلام(ص) هم در این باره فرموده اند: اگر به زنی بگویی دوستت دارم هرگز این مطلب از دلش بیرون نمی رود.

در این امر احساس مطلوب بودن در نگاه یک مرد تضمین گر بقای ایشان محسوب می شد. هم از این روست که زنان جمله ای را زیباتر از دوستت دارم سراغ ندارند.

راستی چرا زنان خیال پرداز تر و عاطفی تر از مردان هستند. در واقع این به فیزیولوژی آنان باز می گردد. آنها از قدرت بدنی بالایی برخوردار نبودند تا بتوانند از خود دفاع نمایند آنها توان لازم را برای تغییر وضع موجود نداشتند از این رو مکانیزم دفاعی – روانی ایشان را به عالم خیالات می کشاند و ایشان را به سلاح اشک مسلح می نمود.

نگرانی زنان از تجدید فرآش مردانشان هم نوعی واهمه به خاطر وضعیت معیشتی شان و زندگی انگل وار و وابسته به مردان بوده است.

آغاز یک تغییر

ما زمانی از روی ضرورت و نیازها، کار یا کارهایی را انجام داده ایم اما حال آن شرایط و ضرورت ها و نیازها از بین رفته است ولی ما باز هم به بهانه سنت و ... به آن تاکید و تکیه می می کنیم. اما امروز شرایط تغییر کرده و دیگر قدرت بدنی تنها راه نان خوردن نیست.

جهان مردانه، هنوز با نگاهی کهن به زن و خانواده می نگرد و زنان هنوز عاطفی اند. و هنوز مکانیزم دفاعی شان گریه است و همواره درصدد دلبری از مردانند.

تنها در شرایط جامعه صنعتی بود که وضع تغییر یافت. جامعه صنعتی نیاز به کارگران ارزان قیمتی داشت تا بتواند خود را تثبیت کند. این گونه بود که زنان نیز به دنبال تحصیل و کار رفتند و شرایط به سود آنان عوض شد. در این بین عقده های ناشی از ناتوانی زنان از یک سو و مقاومت برخی مردان موجبات به وجود آمدن جنبش های فیمینیستی را نیز فراهم آورد.

حرف من این است که شرایط امروز جوامع بشری با شرایط پیشین خیلی تفاوت کرده است. دیگر زور و بازو آن اهمیت پیشین را ندارد لذا در این زمینه مرد بودن توفیری بر زن بودن ندارد. زنان و مردان در یک کارخانه کار می کنند اما هنوز با آن ارزش های عصر سپری شده به حیات خود ادامه می دهند.

گیرم که در زمانی مرد بودن به صرفه و مفید تر بودن است و ارزش محسوب می شد و با توجه به آن شرایط قوانین و حقوقی هم پدید آمده است اما امروز دیگر آن شرایط دگرگون شده اند اما متاسفانه دیده می شود که ما هنوز با همان ارزش های شرایط سپری شده زندگی می کنیم و به طبع آن از قوانین و حقوقی برخورداریم که زمانه اش سپری شده است. آن ارزش ها و حقوق و قوانین با شرایط جدید همخوانی ندارند لذا برایمان هزینه تراش و دردسر ساز می شوند و مشکل می سازند.

آن تئوری ها و فرمول ها در شرایط دیگری به وجود آمده و وابسته به آن شرایط است و امروز دیگر ضرورت و کاربردی در زندگی ما ندارند و پافشاری بیش از حد به آنها وضعیت بشر را دشوار تر و سردرگم تر خواهد ساخت.

ما ارزش های همیشگی و جاودانی که نداریم ارزش ها محصول شرایط خاص اند بعد از این ارزش ها، قوانین حقوق و قضاوت پدید می آید.

من فیمینیست نیستم ولی جنبش های فیمینیستی را مفید و لازم می دانم نه به آن دلیل که آنها تاریخ را به جلو خواهند راند و فرهنگ را دگرگون خواهند کرد خیر این کار خواهد شد چه بخواهیم و چه نخواهیم در نهایت شرایط ارزش های جدید را تحمیل خواهد کرد اما ضرورت جنبش فیمینیستی از جهتی دیگر ضرورت

دارد و آن تغییر نگاه مردان به زنان است که همواره به زنان ار بالا می نگرستند. و این نیاز به مقاومت و آگاهی دارد.

مردان، مقاومت برای حفظ سلطه

یک بعد مشکل، در نزد مردان است. تصور کنید که قرن‌ها و هزاره‌ها محور ارزش‌ها باشید مفید و به صرفه باشید به درد بخور باشید زنان در مقابل شما دست به سینه باشند و حوائج شما را برآورده سازند مالک آنها باشید و مانند یک ارباب در جامعه و خانه رفت و آمد کنید بعد به شما بگویند که از منظری برابر به خانم‌ها بنگرید درست مانند همان اتفاقی که در صدر اسلام بین برده و آقا اتفاق افتاد.

سنتی‌ها نمی‌توانند بسیاری از احادیث را نفی کنند لذا بااستناد به تعبیری ذات‌گرایانه مانند " زنان ذاتا عاطفی‌اند " تلاش می‌کنند تا آنها را توجیه نمایند.

امتناع آزادی، در سایه سار زبانی مردانه

زبان ابزار سلطه است و از سپیده‌مان آفرینش انسان، در انحصار مردان بوده است. زبان ابزاری مردانه در مواجهه با جهان هستی است. زنان در شکل‌گیری و تکوین آن نقشی را بر عهده نداشته‌اند. زنان تنها مدیوم‌هایی هستند که زبان را از نسلی به نسل دیگر انتقال داده‌اند اما در شکل‌گیری و تکوین آن نقشی بر عهده نداشته‌اند.

زبان زبانی مردانه و مردساخته است اگر زنی بخواهد در این قالب و یا به این زبان شعری بگوید یا چیزی بنویسد گریزی از آن ندارد. از مشروطیت به این طرف فتح‌بابی ایجاد شد اما ضعیف بود پروین نیز پرورش یافته همان سنتها قالب‌ها و زبان شعری بود و از آن گریزی نداشت.

از نظر من تا این ساختار و هویت مردان در جان زبان ما وجود داشته باشد بقیه اقدامات در راستای حفظ یا احیاء حقوق زنان به کاری نخواهد آمد.

هر قدر که زنان با سلطه های سخت مواجه شوند موفق نخواهند بود چون کاری ریشه ای شکل نمی گیرد و آن سلطه نرم هنوز به حیات خود ادامه می دهد.

شعر هم صنعتی مردانه بود لذا طبیعی است که ما عادت کرده ایم این الفاظ را از مردان بشنویم لذا پروین را هم دارای زبانی مردانه می پنداریم. هنوز هم همین طور است زنان شاعر سرزمین من چنان شعر می گویند که نمی توان بین شعر آنها و شاعری مرد فرقی گذاشت.

مهمتر از فمینیسم و دفاع از حقوق مدنی زنانه عبور از زبان مردانه است. زبانی که بهترین ظرفیت را برای حمل، انتقال و تحمیل آرمانی مردانه را دارد.

جنبش های فیمینیستی نیز به سوی هرچه مردانه تر شدن و تبعیت از الگوهایی مردانه در زندگی پیش می روند. آنها مرد بودن را ملاک آزادی و برابری می دانند و تصویری مردانه از انسان بودن دارند. آنچه که آنها انجام می دهند به هرچه مرد تر شدن زنان می انجامد.

آنها به دنبال ارتقاء وضعیت زن به عنوان یک زن نیستند. اینکه مرد الگویی برای شدن تبدیل شده است علتش

همین سلطه نرم زبانی در زندگی آنهاست. و زنان تا نخواهند نتوانند از این انگاره (مرد/انسان) رها شوند به جای دستیابی به حقوقی زنانه به سوی کسب جایگاهی مردانه بر خود خواهند بود و آیا این به معنای کوفتن نعل وارونه نخواهد بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

[HTTP://NASOOT.BLOG.IR](http://NASOOT.BLOG.IR)

HASSAN.KAZEMZADEH@GMAIL.COM